

# رانش آموزان اعصاب معصاب ندارند!



هفته گذشته وزیر آموزش و پرورش گفت: «سطح تاب آوری دانش آموزان پایین آمده است.» در همین راستا با چند دانش آموز صحبت کردیم تا ببینیم چرا آستانه تحملشان این قدر پایین افتاده است.

کاژون، مجید صالحی

صفحه ۵  
۴۹ دی ۱۴۰۳  
شماره ۱۲۶

دارین که اعصابم آرام باشه؟ نه واقعا...  
● **ما:** باشه باشه! حرص نخور، بغض نکن. به عنوان حسن ختام بایه معلم هم صحبت بکنیم... به نظر شما چرا بچه های الان این قدر زودرنج شدن؟  
● **معلم:** الو... گوش... گوش... جانم؟ با من هستین؟ ببخشین من الان وقت ندارم... مدرسه تموم شده، باین حقوق پایینی که به مامی دن و قسط هایی که دارم باید سریع برم یه سرویس بزنم، بعدش برم شرکت کارای حسابداری رو بکنم، بعد باز سر راه چندتا سرویس مسافر ببرم، بعد بچه م رو ببرم دکتر، بعد یه سری کیف هست که خودم درست کردم باید برسونم به خریدارا... الو؟ اومدم اومدم! این قدر تروری اعصاب من... گفتم اومدم!

ایروئه؟ باین همه شهریه ای که دادیم، هنوز جای کلیه باباش درد می کنه! واقعا دیگه شورش رو درآوردن این طفل معصوما چرا باید توی مدرسه ها عذاب بکشن؟  
● **ما:** البته من از دختر خانومتون سؤال کردم... ولی به هر حال ممنون! شما چی عزیزم؟  
● **دانش آموز سوم:** من واقعا این قدر عصبی نبودم و زود از کوره در نمی رفتم، ولی شما نگاه کنین، توی کلاس ما چهل تا دانش آموزه، معلممون هنوز اسم ماها رو یاد نگرفته، بعد من اصلاروی نیمکت جانمی شم، بعد هنوز توی زنگ ورزش پام به توپ نخورده، معلم هنر هم نداریم و هنوز یه دونه چشم چشم دو ابرو نکشیدیم، معلم علوممون یه دونه میکروسکوپ آورده، از اول سال هنوز نوبتم نشده که توش بال مگس رو ببینم... واقعا توقع

● **ما:** پسرم، چرا این قدر زود از کوره در می ری؟  
● **دانش آموز اول:** حسابش دیگه از دستمون دررفته که چند روزه مدرسه ها تعطیل شده یا آنلاین شده! تا می آیم بریم مدرسه، می گن به خاطر سرما، گرما، آلودگی هوا، ویروس جدید، ترافیک، کجی زمین، لقی هوا... مدرسه ها تعطیل، بعد که می ریم سر کلاس آنلاین، یا اینترنت قطعه یا برق می ره یا گاز نداریم یا... خب برای آدم اعصاب می مونه؟  
● **ما:** راست می گی والا، حق داری. شما چی دخترم؟ تو چرا اعصاب نداری؟  
● **مادر دانش آموز دوم:** دوان دوان خودش را می رساند، حق داره دخترم! آخه این چه وضع درس دادنه؟ یعنی چی که معلم سر کلاس به بچه دردونه من می گه «تو»؟ یعنی چی که مدیر مدرسه به آبروی دختر من کار داره و می گه بالای چشمش



اتوبوس را بیشتر کنند تا شهروندان بتوانند همگی به موقع به حقیقت برسند. بابا می گوید حقوق یک سقفی دارد که بیشتر از آن نمی شود، اما ما فکر می کنیم تا سقف هنوز خیلی مانده است و می شود به اندازه بچه های کلاس ما به اتوبوس صندلی اضافه کرد. اصولا برای حل این موضوع باید بیشتر به پروپای دیگران بیچیم، پس باید انشا را تمام کنیم و به این امر مهم بپردازیم. این بود انشای من.

جلومان ایستاده است هم حق دارد بنشیند. حال اما یک صندلی خالی است و حل کردن این مسئله از امتحان ریاضی هم سخت تر است و آدم را وسوسه می کند به پروپای پیرمرد بیچد تا دیگران جوری طلبکار نگاه نکند. مادرمان می گوید حق با پیرمرد است و ما نمی دانیم این حق دقیقا چه جوری است که هم زمان با هر دو مان است! فکر می کنیم اینجا باید از حقوق بگیران شهروندی بخواهیم تعداد صندلی های

چون نفر قبلی همان را سر کلاس خواند، ما در پنج دقیقه مجبور شدیم انشا را دوباره با الهام از خودمان بنویسیم. ما به این نتیجه رسیدیم که مثلث رفت و آمد با اتوبوس یک حق شهروندی ماست که هر روز از آن استفاده می کنیم، اما بعضی مواقع ها حق هایمان با بقیه در اتوبوس قاطی می شود. مثلا ما حق داریم مسیر مدرسه تا خانه را مثل بچه آدم روی یک صندلی اتوبوس بنشینیم، اما پیرمردی که